

سفر ژاپن

بیست و پنج سال پیش ، خانواده‌ای از مردم ژاپن همسایهٔ مهربان و آرام ما بودند. بسیار گرم جوش و زود آشنا و در پاکی و پاکیزگی سرآمد و یکتا . در نخستین کتاب درس به ما آموخته بودند که ژاپنیها زرد چهره‌اند . در اندیشهٔ خویش ، آنان راهرننگ زعفران و همردی گل زرد میدانستیم . اما چهرهٔ ژاپنی‌های همسایهٔ ما زعفرانی تمام نبود. چندان زرد نبود که به گل زرد همانند باشد ! البته در صورت آنان دگرگونی بود ، آنگونه تفاوتی که نظامی فرموده است : « دهانی و چشمی باندازه تنگ » . ملاحظه می‌کنید که با زیرکی شاعرانه و ملاحظت خاص توانسته‌است میزان اختلاف میان چهرهٔ ساکنان چین و ماچین و خودمان را در نهایت لطف و وصف کند .



سبب سفر من به ژاپن ، سرزمینی که فرسنگها فرسنگ از ما دورست و با طیاره قریب بیست و پنج ساعت زمان می‌خواهد ، مشارکت در نمایشگاه بین‌المللی کتاب بود. این نمایشگاه همه ساله در شهر توکیو برگزار میشود . درین نمایشگاه بیست و دو کشور از چهار گوشهٔ دنیا شرکت داشتند و ده هزار کتاب به السنه و خطوط مختلف در نظر گاه دیدار کنندگان گذاشته شده بود . شاهزاده میکازا برادر امپراطور ژاپن نمایشگاه را افتتاح کرد . این شاهزاده محتاج نان شب است . باید مانند هر انسان عادی کار کند و از کدّ یمین و عرق جبین مزد ببرد . وی در دانشگاه توکیو مدرّس باستانشناسی و درین زمینه صاحب مطالعات است . بهمین مناسبت کتابهای باستانشناسی را که در غرفه‌های کشورها می‌دیدتورق می‌کرد و در آنهائیک می‌نگریست . شاهزاده میکازا بسیار آزاده است . از تعظیم کردن بشیوهٔ خاص ژاپنی‌ها خودداری نداشت . با همه می‌گفت و می‌خندید و دیگران هم حضور او را سبب سردی مجلس نمی‌دانستند . آزادگی و مردم جوشی و خونگرمی و زود آشنائی و مهمان‌نوازی تنها صفت مردم کوی و

برزن ژاپن نیست. شاهزاده و وزیر و سنا تورا آن سرزمین نیز در کمال افتادگی و آزادگی با دیگران نشست و خاست دارند. رفتار وزیران و سالاران آنها برای هر آزاد فکری حسرت انگیز است. بچشم خویش دیدم که ژاپنیها در برابر بزرگان سیاست و رجال نام آور خود بسادگی تمام می ایستند و دستها را هم در جیب می گذارند و ناز بر فلک و فخر بر ستاره می کنند و از قیود و تظاهرات تملق آمیز و نفرت انگیز بدورند.

اما همین مردم ساده و افتاده توانسته اند که در صنعت و اقتصاد از مللی درجه اول عالم باشند. آزادگی و آزادمنشی این ملت درخشانترین وجه امتیاز آنها با ما است. آزادی و آزادگی در بعضی از ملل غربی هست و باید باشد و نمی تواند شکفتی خاص برای ما برانگیزد. اما آزاد اندیشی در امپراطوری ژاپن که قیود مذهبی و سنن ملی آن با گذشت قرنها بوجود آمده است مایه عجب و عبرت تواند بود...

ما میدانیم که از جهت سابقه تاریخی و قدمت تمدن با کشور ژاپن هممهده و همعصریم. طرفه تر آنکه میگوئیم که از جهت درافتادن در جاده تمدن جدید و کسب آن نیز با ژاپن همگام و همراهیم... اما آنها بجایی رسیده اند که زندگی نود میلیون جمعیتشان در میان اوقیانوس پهناور به بهترین صورت میگذرد و از ملل متمدن عالم بشمار می آیند و در صنعت چندان پیش رفته اند که برای آمریکا آنها «جت» می سازند و کارشان چنان پاک و پاکیزه است که کارخانه لاستیک سازی «گودیر» سفارش ساختن لاستیک با نام و نشان «گودیر» به یکی از کارخانه های ژاپن داده است.

ژاپنی در کار کردن کم نظیر است. باور کنید که از بام تا شام کار می کنند. شبان تیره در پرتو چراغهای تابناک و فروزان بلندترین بناها را پی می افکنند و راهها و خیابانها را شسته و رفته می کنند.

باز در باب قدرت این ملت و میزان کار کردن او بنویسم که آب و آتش دودشمن عادی زندگی ژاپنی است. چون سیل بیاید، دمار از روزگار خانه های کاغذی و چوبی ژاپنی درمی آورد و خانواده های بسیار را بی خانمان می کند. چون زبانه آتش در همین خانه ها درگیرد طومار زندگی و آسایش ساکنان چنین کلبه های پاک و هنرمندانه را درهم می پیچد. میزان زیبایی که از این دو دشمن سالانه نصیب ملت ژاپن میشود

بالغ بر چهار صد میلیون دلار است .

اما ژاپنی سخت کوش از دمسردی روزگار دلسرد نمی شود و خود را بد اختر و افسرده نمی داند . می کوشد و بازخانه های کوچک زیبا برپا می کند و آسایش و زندگی را از نو با همان چهره شاد و رخسار خندان از سر میگیرد . تو گویی که ستم سیل و اندوه آتش هرگز نبوده است .

ژاپنیها سخت نیک اخترند . از چهره و رخسار آنها شادمانی و نیک اختری و بهروزی هویداست . صورت عبوس و گرفته درین مردم دیده نمیشود . خنده همیشگی بر چهره آنان می جوشد . به هنگام کار کردن و در کوی و برزن همه خندان و شادمانند . نیک مشهودست که از کار و زندگی لذت می برند و زنده می زینند و چون ما نیستند که از « مرده زیستن » برخورداریم نه زنده زیستن . . .

پاکی و پاکیزگی سنت ملکوتی و ذاتی ژاپنی است . این صفت برجسته را خداوند در نهاد آنها به ودیعت نهاده است . خیابان و کوی و خانه و کارگاه آنان ازین نعمت آسمانی زیور و آرایش گرفته است . پوشاک و لباسشان پاک و شسته است اگر چه نیمداری یا وصله دار باشد . ژاپنیها بسیار ساده پوشند . میان لباس مردمان ژاپن دوگانگی بسیار نیست . میتوانم گفت که نخواستگی و جلوه فروشی را کفر می دانند . ژاپنیها سنت پرست هم هستند . در نگاهداری آداب و رسوم قومی و دینی خود وفادارند . لباس قدیمی خود را از دست نداده اند و گمان نمی رود که از دست بدهند . خوراک و خورش خود را دوست دارند و به لذت تمام میخورند . اما سنت پرستی مانع از آن نشده است که تمدن فرنگی را به قول آقای دکتر سیدفخرالدین شادمان تسخیر کنند و از آن تمتع برگیرند . خانه هاشان را باحصیر فرش میکنند و پای برهنه بدرون اطاق می روند و بر زمین می نشینند .

اما به دیوار اطاقهای چوبی که در نهایت ظرافت و نفاست ساخته میشود زیباترین و دلایزترین نقاشیهای ژاپنی (قلمی یا با سمه) آویخته است . بهترین میزهای چوبی کوتاه (که چیزی نظیر کرسیهای زمخت خودمان است) بر کف اطاقها گذاشته است . ژاپنیها بر زمین و گرداگرد این میز می نشینند و برین میز غذا میخورند .

ژاپنی‌ها در هنر از سر آمدان و نغز کارانند. صورت‌نگاری آنها بسیار دلپسند و پرآوازه است. در سوزن دوزی و چینی سازی و کارهای چوبی و صدفی و ابریشمی و لاک‌ی نیز آثار نفیس و ارجمند دارند. تئاترشان و رقصشان و آوازشان و موسیقیشان نیز در حد لطف و ذوق و ملاحظت است.

آثار ادبی و بخصوص شعر این ملت نیز نغز و بدیع و شورانگیز است. اگر چه خطشان سخت پیچیده و تابدار و دشوار مینماید، اما تمام ساکنان جزایر ژاپن صد درصد باسوادند و خواندن و نوشتن می‌دانند و در هر علمی کتابهای بسیار بزبان خود دارند.

من از سفر ژاپن لذتی بیش از حدّ وصف بردم. این یادداشت تنها یاد بودی است از دیدار سرزمین آفتاب تابان، و گرنه زبانم و بیانم و بنانم بهیچوجه نمی‌تواند چنانکه باید طبیعت زیبا و همّت بلند و بزرگ‌منشی و آزادگی و پاکیزگی و پرکاری و درستی این ملت بزرگ و بلندآوازه را وصف کند.

امید من اینست که مردمان ژاپن همواره در این نیک‌اختری و شادکامی بمانند و از بد حادثه روزگار در امان باشند.

ژویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

محمدعلی معیری - مسحور

چه میشد؟...

دمی میردی از بوی دلاویزت قرار من
برو ای غم که جان آید دمی اندرکنار من
بسوزم خنده زد و آنکه بگرد اشکی نثار من
بود تا شمس تابان کمی قمر آید بکار من
که ترسم خرمن حسنت بسوزد از شرار من
کشد خوناب دیده هر دم از هستی دمار من
که شمع نیمه خاموشی بگرید بر مزار من
مگر یکدم نشیند بر کف یابیت غبار من

چه میشد گر که چون گل میشکفتی در کنار من
یا ای جان که دل از دوریت جفت جنون آمد
سحر باشم خلوت چونکه گفتم ماجرای دل
بود تا گل چرا از سبزه جویم بوی آغوش
از آن دربر نمیگیرم تنت را با همه حسرت
برد باد حوادث چون بر صدمم بهر سوئی
تو آنکه بر سرم آئی و از حال دلم پرسی
قدم نه بگره از راه صفا بر تربت مسحور